
رویکرد پدیدارشناسانه به فرانشش زنان در تاریخ میانه ایران

فاطمه رستمی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

Email: fatemehrostami@lihu.usb.ac.ir

■ چکیده

در تاریخ میانه ایران، حضور مردان در ساختار اقتدار و مرجعیت از سوی قوانین حکومتی، امری بارز و ضروری محسوب می‌شد. با وجود این، نقش زنان در برهه‌هایی از زمان در ساختار حاکمیت تبدیل به فرانش‌های اثرگذار شده است. نمود عینی این ادعا را می‌توان در فرانش‌های دو شخصیت تاریخ میانه ایران، ترکان خاتون (مادرسلطان محمدخوارزمشاه) و گوهرشادخاتون (همسر شاهرخ) مشاهده کرد. مقاله حاضر با رویکردی پدیدارشناسانه نسبت به فرانش این دو زن در تلاش است تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که رویکرد اقتدار زنانه از چه مسیر زمانی و مکانی گذر کرد؟ دستاوردهای پژوهش نشان می‌دهد که رابطه‌ای نزدیک میان فروکاست اقتدار پدرشاهی با رویکرد اقتدار زنانه در دوران گسست و انحطاط به چشم می‌خورد. به‌حاشیه رفتن اقتدار مردانه و تنزل مرجعیت این گروه، مجال برای نمود یافتن اقتدار در فرانش‌های زنان در حاکمیت تاریخ میانه فراهم آورد. این زنان در فرانش‌هایی مهم نظیر فرانش مادر، خواهر و جایگاه زن در قبیله، زمینه‌ساز تحول سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در تاریخ میانه ایران شدند. مقاله حاضر درصدد است تا با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر رویکرد پدیدارشناسانه به حقیقت فرانش‌های زنان در دوران گسست تاریخ میانه ایران دست یابد.

■ کلیدواژه‌ها: زنان، ترکان خاتون، گوهرشاد خاتون، پدیدارشناسی

مقدمه

مبحث حضور زنان و مردان در ادوار تاریخی از مهم‌ترین مناقشه‌های جدی به شمار می‌آید. آنجا که اولین اجتماع کوچک بشری با نام خانواده تعریف و تحدید شد، نظریات و گمانه‌زنی‌هایی متعدد از تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو مظهر وجود در ساختار اجتماعی و البته حاکمیت مطرح گردید. یکی از بحث‌های مهم در تاریخ میانه ایران، مشارکت زنان در عرصه سیاست و قدرت است. مقاله حاضر در تلاش است با رویکرد معرفتی پدیدارشناسانه و روش‌شناختی ساکالوفسکی، دست‌یابی به حقیقت موجود را در ساختار قدرت و نحوه دست‌یابی به آن به صورت رویکردهای آشکار و نهان در خصوص زنان و مردان ممکن سازد.

با بررسی متون تاریخی قرون میانه، شاهد رویکرد فرانش زنان در ساختار حاکمیت هستیم که نمود آن را می‌توان در قالب دو فرانش ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه در آستانه هجوم حمله مغول و فرانش گوه‌رشادآغا در دوره تیموری مشاهده کرد. پرسش‌های مطرح شده در این باره چنین است:

چه ارتباطی میان تضعیف حاکمیت پدرشاهی با مرحله حضور پدیدار مرجعیت زنانه وجود دارد؟ به بیان بهتر پدیدارهای حضور و غیاب یا نمودهای نیستی و هستی در خصوص حضور دو زن در تاریخ چگونه نمود یافته‌است؟

پیش‌فرض حاضر این است که رابطه نزدیکی میان تضعیف مقام پدرشاهی با رویکرد حاکمیت زنانه در دوران گسست و انحطاط دوره‌های تاریخی وجود دارد. تضعیف حاکمیت سیاسی، فضایی مناسب برای ظهور اقتدار زنانه در حاکمیت فراهم می‌آورد که نمودهای عینی آن در عرصه اقتصاد، فرهنگ، سیاست و کلیه امور حکومتی، اقدامات آنان را تبدیل به فرانش‌های ماندگار در تاریخ کرده است. مورخان نظیر لمبتن، پتروشفسکی و بارتولد، در خصوص نقش‌های زنان در دوره تاریخ میانه ایران، نکاتی چند و البته پراکنده ذکر کرده‌اند. آنچه در این میان مورد توجه است، مسأله فهم و تفکر زنانه در ساختار حاکمیت و نحوه کارآیی آن در تعامل و گاه تقابل با اندیشه پدرشاهی است. رویکرد پدیدارشناسانه به دنبال بررسی شخصیت، کارکرد و نقش این زنان در ساختار حکومت به‌طور مجزا نیست، بلکه مراد از طرح این مسئله آن

است تا به معرفتی چشمگیر در خصوص رویکردهای غیاب و حضور در ساختار حاکمیت زنان به مثابه اندیشه‌ای مستقل در کنار حضور حاکمیت مردانه دست یابد.

رویکرد پدیدارشناسی

پدیدارشناسی (phenomenology) رویکردی فلسفی به امور و پدیده‌هایی است که پیرامون ما قرار دارد و موضوع آن بررسی نموده‌ها و نحوه رویکرد اشیا در فهم آدمی است. پیروان پدیدارشناسانی نظیر هایدگر، گادامر و هوسرل معتقدند، فهم اختصاص به حیطه خصوصی ندارد، بلکه درکی عمومی است. اندیشه‌های ما تا با دیگری از طریق گفتار یا متن در میان طرح نشود، تنها در نهانخانه کره مغز جای می‌گیرد. ارتباط متقابل بین اشخاص در صورتی قابل فهم و ممکن است که جهان پیرامونی مشترکی بین آنها وجود داشته باشد. در خصوص ادراک انسان‌ها در گذشته، متن و گفته‌ها واسط میان مفسر و متن قلمداد می‌شود (سعیده کوب، ۱۳۹۱: ۱۴-۱۳).

هدف اصلی در این بحث، معرفی آن قسمت از مفاهیم و روش‌هایی از پدیدارشناسی است تا بتوان از طریق آن به فهمی بهتر از موضوع زنان در دوره میانه تاریخ ایران پرداخت. تلاش نگارنده این است تا از طریق پیوند میان ذهن آدمی در زمان حال با فهم تاریخی و نمود پدیدارها (اشیا، ادراک و کنش انسان‌ها) در گذشته به درک روشن و در عین حال منحصر به فردی دست یابد؛ بنابراین برای جلوگیری از چندگانگی مفاهیم و درک آسان‌تر موضوع، رویکرد پدیدارشناسانه ساکالوفسکی هم از آن جهت که مباحث مورد بحث او هم قابل فهم‌تر است و هم قرابتی بیشتر با رویکرد تاریخی دارد، مورد استفاده قرار گرفته است.

۲-۱- رویکرد پر و خالی (حضور و غیاب و این‌همانی) میان آن‌ها: حضور و غیاب عین‌هایی هستند که با رویکرد پر و خالی به هم می‌پیوندند. رویکرد خالی، چیزی را که غایب است و موجود نیست، یعنی چیزی را که برای کسی حاضر نیست، هدف‌گیری می‌کند، اما یک رویکرد پر، چیزی را که حضور و باشندگی جسمانی‌اش موجود است، هدف‌گیری می‌کند. پدیدارشناسی می‌کوشد تا آمیزه حضور و غیاب یا رویکرد پر و خالی یک عین را با دقت توضیح دهد (همان: ۸۶). رویکرد خالی و رویکرد

پر هر دو به سوی یکدیگر و در واقع همان سو جهت می‌گیرند. یک یا همان شیء، در یک زمان غایب و در زمان دیگر حاضر است. به عبارت دیگر، یک این همانی در پشت و در درون حضور و غیاب وجود دارد و آن یک و همان شیء هستند (همان: ۸۹). حضور و غیاب به هستی شیء که در آنها یگانه شده، وابسته است. اشیا در آمیزه‌ای از حضور و غیاب و همزمان در چندگانگی داده می‌شوند.

۲-۱-۲- رویکرد مقوله‌ای: رویکرد مقوله‌ای سنجی از رویکرد است که توسط آن یک عین را مفصل‌بندی می‌کنیم. این روی آورد، چیزی را که تجربه کرده‌ایم، در نحو و ساختار جمله قرار می‌دهد. در این پژوهش، حضور کم‌رنگ زنان در ساختار سیاسی با توجه به مباحث فقهی، اجتماعی و شرعی، امری مسلم و بدیهی تلقی می‌شود. با بررسی متون ادبی و تاریخی نیز مصادیق این حاشیه‌نشینی و عدم مرجعیت برای زنان بسیار به چشم می‌خورد. بنا به دلایل زیستی، اجتماعی و دینی، زنان به عنوان جنس دوم در کنار اقشاری چون کودکان، یتیمان و سایر افراد فرودست قرار گرفته‌اند. با وجود این حضور چشمگیر، زنان در خانواده و در حمایت از همسر و در غیاب او دیده شوند؛ همچنین در امور فرهنگی یا ساختار اجتماعی بیشتر نمود یافته‌اند.

با بررسی متون تاریخی مقارن حمله مغول، شخصیت ترکان خاتون به عنوان عینی برجسته از میان رویکرد غیاب به چشم می‌خورد. رویکرد مقوله‌ای که در ذهن نقش می‌بندد، این است: "حضور زن در ساختار حکومت خوارزمشاهیان". این گزاره تأملی حکایت از آن دارد که در میان کل تاریخ، عدم حضور زنان در ساختار حاکمیت تاریخ میانه در خصوص این زن اینگونه نیست، و برای همین، پیوندی میان رویکرد جزئی "نقش ترکان خاتون" نسبت به کل دیده می‌شود. همزمان ناسازگاری یا عدم تطابق میان گزاره عدم "حضور زنان در ساختار حاکمیت" با نقش خاتون خوارزمشاهی به چشم می‌خورد. هدف اصلی پژوهش حاضر، پاسخ دادن به این قبیل پرسش‌ها از طریق روش پدیدارشناسانه است.

۳- فرانشی اقتدار زنانه: بررسی رویکرد از غیاب به حضور در ساختار حکومت.
 ۳-۱- فرانشی ترکان خاتون خوارزمشاهی: پرداختن به روایت‌های تاریخی از دریچه پدیدارشناسی اگر نگوییم سخت، اما بسیار پیچیده و غامض است، زیرا رجوع به

گزاره‌ها و اخبار در گذشته و تلاش برای همانندسازی افق ادراک از واقعه‌ای دور، هم دقت می‌خواهد و هم تأمل دو چندان.

برای تحلیل دقیق‌تر نقطه آغاز رویکرد تاریخی حضور زنان در حاکمیت سیاسی، آستانه حمله مغول تا پایان دوره حاکمیت گوهرشادآغا مد نظر قرار گرفته است. در این برهه زمانی، حضور چشمگیر دو زن در رأس حاکمیت سیاسی بر خلاف قوانین، دستورالعمل‌ها، فرامین مندرج در کتب دینی و سیرالملوک‌ها، خودنمایی می‌کند. نخست، ترکان خاتون خوارزمشاهی مادر سلطان محمد خوارزمشاه؛ دوم، گوهرشادآغا همسر شاهرخ تیموری. اقدامات این دو زن در ساختار سیاسی بیش از آنکه "نقش" محسوب شود، به مثابه فرانش و بالاتر از نقش تلقی می‌گردد. دلیل این ادعا در ادامه مورد بررسی و کنکاش قرار خواهد گرفت.

برای شناخت و درک فرانش ترکان خاتون می‌بایست بر روی گزاره‌ها و مدارک موجود در باب اقدامات این زن به‌طور عمیق نگریم. مهم‌ترین گزاره تأملی در خصوص شخصیت و حضور مستقیم ترکان خاتون در دستگاه حاکمیت خوارزمشاهیان، گزاره شهاب‌الدین زیدری نسوی، منشی و همراه سلطان جلال‌الدین منکبرنی / منکبرنی است؛ نویسنده‌ای که جلال و جبروت خوارزمشاهیان را تا افول و به حلیض رسیدن آن مشاهده کرد، و در آوارگی و متواری سلطان جلال‌الدین خوارزمشاهی - پسر سلطان محمدخوارزمشاه - همراه او بود.

نسوی در کتابش با نام سیرت جلال‌الدین منکبرنی، بخشی مجزا و مستقل را به معرفی شخصیت و اقدامات ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه اختصاص داده که با اندکی تأمل می‌توان چنین استنباط کرد که گزاره‌ای مهم در پیش رو است. گزاره قابل تأمل در همان ابتدای خبر، عبارت " ذکر خروج ترکان خاتون لعنهاالله از خوارزم" است (نسوی، ۱۳۸۴: ۵۷). در این گزاره، دو واژه "خروج" و "لعنهاالله" به مثابه رویکردی است که در ذهن مفصل‌بندی می‌شود؛ همچنین واژه "خروج" با دو بار معنایی می‌تواند ظاهر شود؛ نخست خارج شدن به صورت یک "فعل طبیعی" یا نوعی "برخاستن و تحول برپا کردن". این رویکرد مقوله‌ای زمانی پیچیده‌تر می‌شود که واژه مقوله‌ای نوعی ابهام را پدید می‌آورد. "لعنهاالله" به وضوح بیانگر و القاگر رویکرد منفی

به خاتون خوارزمشاهی است. نسوی در ادامه از اقدامات این زن در سال ۶۰۶ قمری همزمان با هجوم سهمیگن مغولان به مرزهای شرقی خبر می‌دهد. جوینی حین ذکر واقعه اترار از ارتباط قومی- قبیله‌ای غایرخان با مادر سلطان محمد خوارزمشاه خبر می‌دهد. غایرخان در واقعه اترار تمامی بازرگانانی را که از سوی چنگیز برای تجارت آمده بودند، اشخاصی معرفی کرد که در کسوت تجار قصد جاسوسی دارند. همین اقدام سبب گردید تا سلطان بی‌تأمل دستور قتل بازرگانان را صادر کند و فجایعی بزرگ و انتقامی سهمیگن از سوی چنگیز دامنگیر ولایات ایران شود (جوینی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۶۳). او همچنین از مداخله مستقیم و نفوذ ترکان خاتون در قلمرو سلطنت یاد می‌کند (همان: ج ۲: ۸۱-۸۲).

محققان سرشناسی چون بارتولد، ولادیمیرتسوف نیز به ابعاد دوگانه حضور ترکان خاتون اشاره کرده‌اند. منوچهر مطیعی با اغراق در شخصیت ترکان خاتون، رمانی تاریخی تحت عنوان "فتنه ترکان خاتون" به رشته تحریر درآورده است. وقتی مجموع گزاره‌های مختلف در خصوص ترکان خاتون مورد بررسی قرار می‌گیرد، دو رویکرد مقوله‌ای، مفصل‌بندی می‌شود:

۱. فرانش مقتدرانه ترکان خاتون در ساختار حکومت؛
۲. فرانش منفی ترکان خاتون در ساختار حکومت.

گزاره‌های فوق به سختی می‌توانند به شناخت ماهیت نقش یا بهتر بگوییم فرانش زنان در ساختار سیاسی یاری رسانند. به نظر می‌رسد ابعاد شناختی نقش زنان در حاکمیت سیاسی و یافتن نمونه‌های عینی آن، مستلزم صبر و دقت نظر بیشتر است که مترادف است با مکتبی که ساکالوفسکی از آن تحت‌عنوان "به تعلیق درآوردن" رویکرد مقوله‌ای یا شهود اولیه یاد می‌کند. گزاره تأملی که در منابع می‌توان مشاهده کرد، نقشی است که زنان قبیله در ساختار حاکمیت ایفا می‌کردند.

نقش زنان در قبیله: حکومت خوارزمشاهی متکی بر ساختار قبیله‌ای بود. بنا به گفته نسوی: "ترکان خاتون همسر تکش‌بن ارسلان از قبیله بیاووت- شاخه‌ای از قبیله بزرگ‌تر یمک- و پدرش چنگیزی از ملوک ترک بود" (نسوی، ۱۳۸۴: ۶۲)، و به همین

روی دارای شوکت و جلال بود. واژه "تُرکان خاتون" لقبی است که پیش از همسرسلطان تکش و مادر سلطان محمد خوارزمشاه به خاتونان سایر ملوک تک، اطلاق می‌شد، نظیر ترکان خاتون دختر طمغاچ خان از ملوک خانیه، ترکان خاتون همسر ملک‌شاه سلجوقی و ترکان خاتون همسر سلطان سنجر سلجوقی (راوندی، ۱۳۸۵: ۱۳۳-۱۳۴). این واژه در دیوان لغات‌التُرك کاشغری نیز به دو صورت معنی شده؛ نخست "یا مُطاع" به معنی فرمانروای درخور اطاعت، و دوم "ملکه و خاتون" (کاشغری، ۱۳۸۳: ۴۵۲). کلاوسن "ترکان" را در آغاز لقب سلطنتی فروتر از خاقان و سپس به معنای ملکه خاتون، همسر خاقان دانسته است (موسوی، ج ۱۵: ۵۸۸۴). فرانشیزهای ترکان خاتون نیز در ساختار اجتماع و حاکمیت را می‌توان چنین برشمرد: فرانشیز سیاسی: ترکان خاتون از همان ابتدای پادشاهی سلطان محمد خوارزمشاه نه تنها در همه امور سیاسی شریک بود، بلکه محوریت اصلی سیاست بر اقتدار فردی او می‌گردید. از جمله آن که امور نظامی و مجموع سپاهیان در سایه و اختیار وی بودند. این گروه عمدتاً از تُرکان قپچاق و بیشتر از قبیله قنقلی بودند که ترکان خاتون را با آنها مرافقت و خویشاوندی بود. جایگاه مادری او نسبت به سلطان محمدخوارزمشاه نیز سبب وابستگی بیش از اندازه سلطان به مادر شد، و همین موضوع بر نفوذ بیشتر او در اداره حکومت افزوده بود. به روایت نسوی، سلطان محمدخوارزمشاه، تمایل به انتخاب پسر بزرگ خود جلال‌الدین مینکبرنی به جانشینی بود و به غایت دوست داشت، اما ترکان خاتون از قطب‌الدین اوزلوغ شاه که مادرش از طایفه و خویشاوندش بود، حمایت نمود و سلطان را جرأت مداخله و اعتراض نبود (نسوی، ۱۳۸۴: ۳۷)، و تنها پس از اسارت ترکان خاتون به دست مغولان، سلطان محمد، جلال‌الدین را به جانشینی رسمی اعلام کرد (همان: ۸۴). حضور پر رنگ او در عرصه سیاسی تا بدانجا بود که نسوی چنین نوشته: "اگر آنچه از عظمت و علو قدر او مشاهده رفته است، تقریر رود، اذیال سخن دراز کشد" (نسوی: ۶۲).

مورخان با اغراق در خصوص خشونت او در دوران هجوم مغول، مطالبی فراوان نوشته‌اند. بنابر روایات، چون سلطان محمد از برابر مغولان گریخت، به مادر پیام فرستاد تا حرم و فرزندان او را برگیرد و راهی مازندران شود. ترکان خاتون فرمان کرد

تا شاهزادگان، بزرگان، امیران، خطیبان و عالمانی را که با او همراهی نکردند، در آب آمویه انداختند. پسران غیاث‌الدین غوری، پسر طغرل سلجوقی، عمادالدین صاحب بلخ و پسرش ملک بهرام‌شاه، علاءالدین صاحب بامیان، جمال‌الدین عمر صاحب وخش و پسران صاحب سقناق و برهان‌الدین محمد صدر جهان، خطیب بخارا و برادر و پسران برادرش در زمره آنان بودند (نسوی، ۵۷-۵۸؛ بارتولد، ۱۳۵۲، ج ۲: ۸۹۳). آن‌گاه ترکان خاتون از راه دهستان راهی مازندران شد و سلطان محمد نیز گریزان به مازندران رسید.

به‌روایت جوینی پیش از مرگ سلطان در جزیره و به روایت نسوی پس از آن، سپاهیان مغول به فرماندهی جبه و سبتای به قلعه ایلال که ترکان خاتون و وزیر معزول سلطان، محمد بن صالح و زنان و فرزندان سلطان در آن پناه بسته بودند، رسیدند و آن را محاصره کردند. از بخت بد آنان، آب در قلعه نایاب شد و به ناچار پس از ۴ ماه ایستادگی تسلیم شدند و از قلعه فرود آمدند و شگفت آنکه پس از تسلیم آنان باران باریدن آغاز کرد و از قلعه سیل به بیرون جاری شد (جوینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۹۹-۲۰۰؛ نسوی، ۵۸-۵۹).

اخبار ترکان خاتون حین متواری شدن سلطان محمد خوارزمشاه و شنیدن قدرت‌گیری جلال‌الدین پسر و دل‌بند سلطان، درخور توجه است. در گزارش نسوی به نقل از بدرالدین هلال - خادم خوارزمشاه - آمده، وی هنگام پیوستن به سپاه جلال‌الدین از ترکان خاتون خواست تا او هم با پیوستن به سپاه، خود را از شر اسارت مغولان برهاند، اما ترکان خاتون با این پاسخ که "هلاکم باد اگر راضی شوم که در نعمت پسر آی‌چیچاک - یعنی مادر جلال‌الدین - و در زیر سایه او باشم" عملاً فرمان اسارت خود را از سوی مغولان امضا کرد (نسوی، ۱۳۸۴: ۵۹).

اینکه گفته نسوی صحیح بوده یا به انگیزه مخدوش کردن سیاست‌های زنانه ترکان خاتون چنین سخنانی اغراق‌آمیز و مغرورانه به او نسبت داده شده، گزاره‌های موازی و این‌همانی‌های موجود در خصوص فرانش‌های این زن را تا حدودی تأیید می‌کند. با این تصمیم‌گیری، سرداران مغول، وزیر را کشتند و ترکان خاتون را همراه زنان و کودکان و غنایم به طالقان نزد چنگیزخان فرستادند. در آنجا به فرمان چنگیزخان،

کودکان نرینه را کشتند و زنان و دختران را بدین و بدان بخشیدند. وقتی چنگیز آهنگ بازگشت به مغولستان کرد، ترکان و دیگر زنان حرم را بر آن داشت تا پیشاپیش سپاه به راه درآیند و بر سلطان و سلطنت بر باد رفته او گریه و مویه و نوحه و زاری کنند تا دل وی و سپاهش تسلی یابد. چنگیزخان ترکان خاتون را با خود به مغولستان برد و او سال‌ها در سختی و دشواری بسیار سر کرد و زنده ماند. کسی نقل کرده که در آنجا به کار رنگرزی مشغول بود و در ۶۳۰ ق در آن سرزمین درگذشت (جوینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۰۰؛ نسوی، ۵۹-۶۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۵؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۱).

فرا نقش اقتصادی: یکی از مهم‌ترین ارکان حکومت، اقتصاد و در دست داشتن امور مالی است. پرمخاطره‌ترین و مهمترین ارکان حاکمیت که سبب قدرت یا تضعیف مرجعیت می‌شد، تسلط بر دیوان بود. طبق نوشته منابع، ترکان خاتون خود دیوانی مستقل در خوارزم داشت و هفت نفر دبیر تحت نظر او دیوان مزبور را اداره می‌کردند. به نوشته نسوی، او همانند پادشاهان، طغرا و نشان خاص داشت که بر روی آن لقب "خداوند جهان" حک شده بود. طغرای و نشانش "اعتصمت بالله وحده" بود. علاوه بر آن، ترکان خاتون سهمی ویژه از غنایم را به خود اختصاص داده بود، به طوریکه پس از هر فتح و گشایش سرزمینی، سلطان محمد، نخست سهم مادر را از آن سرزمین تعیین می‌کرد. (نسوی، ۱۳، ۳۸، ۴۲-۴۸، ۶۲؛ جوینی، ۸۱-۸۰/۲، ۸۹-۹۰، ۱۳۱، ۱۹۸؛ بارتولد، ۷۳۳/۱، ۷۴۶-۷۴۷؛).

از دیگر اختیارات ترکان خاتون، انتخاب نظام‌الملک محمد، غلام‌زاده خود به مقام وزارت بود؛ شخصی که سلطان محمد را با او سر دشمنی بود، اما با این وجود این بر فرمان مادر سخنی نگفت. اگرچه نسوی دلیل این سکوت از جانب سلطان محمد را احترام به مقام والدین ذکر کرده که در قرآن بدان اشاره شده، اما در ادامه اعتراف می‌کند که مخالفت با رأی مادر برای او تبعات خوبی به همراه نداشت؛ زیرا بسیاری از امرا و سپاهیان از اقبای و هم‌قبیله مادر بودند (نسوی، ۱۳۸۴: ۴۲). این مطلب به خوبی حیطة وسیع اختیارات یک زن را در جایگاه حاکمیت از نقش به فرانش نشان می‌دهد. این فرانش در ادامه اقدامات ترکان خاتون در دستگاه مالی بیشتر نمود می‌یابد. سلطان محمد برای بدنام کردن خواجه نظام‌الملک محمد و برکناری او، تلاش‌هایی

چند صورت داد تا جایی که در مراجعت از عراق به نیشابور، از سوی حاجبان خود به رکن‌الدین مغیثی، قاضی شهر، خلعت و شاهانه‌ای روانه کرد و از او خواست تا تکلف و خدمتی به نظام‌الملک از آن جهت که معزول شده، نفرستد. با این حال اطرافیان نظام‌الملک، قاضی را از عدم سرپیچی وزیر نهی کردند، و وزیر نیز مبلغی برای نظام‌الملک از ترس ترکان خاتون روانه کرد. اخبار به گوش سلطان محمد رسید و نظام‌الملک مجبور به فرار از نیشابور شد و قاضی متنبه، با وجود این، وزیر به خوارزم نزد ترکان خاتون و اقربایش رفت، و دگر بار قدرت گرفت و در نهایت سلطان محمد تسلیم گردید و وزیر بر مسند وزارت نشست.

اتفاقی که بیش از آن که بیانگر قدرت وزیر باشد، به نقش و نفوذ ترکان خاتون در امور دیوانی خبر می‌دهد، تا جایی که نسوی در انتهای ذکر این گزارش چنین می‌نویسد: "اکنون عبرت باید گرفت که چنان پادشاهی قاهر با آن عظمت که تسخیر جبابره و کسر اکاسره کرده بود، از شفاغیظ خود در باب غلامی از غلامان خویش قاصر ماند" (نسوی، ۱۳۸۴: ۴۷-۴۸). منظور از غلام، نظام‌الملک محمد، غلام ترکان خاتون بوده است. سخن نسوی به گونه‌ای مبهم تداعی‌بخش مثل معروف «به در می‌گوید تا دیوار بشنود» است.

فرانقش فرهنگی: در منابع تاریخی از حضور ترکان خاتون در مجالس صوفیانه و مراده با شخصیت معروف آن روزگار شیخ مجدالدین بغدادی یاد شده است. در خصوص این صوفی، نظراتی چند وجود دارد: اینکه هم‌عصر محمد عوفی و شاگرد نجم‌الدین کبری از فرقه کرامیه بود، و ترکان خاتون را به این فرقه و ارادت صوفی، میل وافر بود، تا آنجا که برخی از منابع از ارتباط پنهانی وی با مجدالدین بغدادی خبر داده‌اند (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۶۸؛ خواندمیر، ۱۳۸۴، ج ۲: ۶۴۷). طبق گفته همین منابع، سلطان پس از شنیدن این خبر دستور داد تا مجدالدین بغدادی را در دجله غرق کنند (همانجا).

این خبر بنا بر دلایلی نمی‌تواند صحت داشته باشد: نخست آنکه اگر این گفته صحت داشت، نسوی که عداوت و کینه‌ای شدید از ترکان خاتون داشته، می‌بایست اولین فردی بوده باشد که این خبر را نقل می‌کرد؛ در حالی که در روایت نسوی چنین

گزارشی دیده نمی‌شود. با توجه به محل اقامت سلطان محمدخوارزمشاه در خوارزم و دوری از عراق، احتمال خبر مرگ بغدادی و غرق شدن او در دجله بعید به نظر می‌رسد. مهم‌تر از همه، اقتدار ترکان خاتون است؛ فردی که بنا به گفته خود نسوی به قدری از شوکت و جبروت برخوردار بود که سلطان مجالی برای اعتراض نداشت. با وجود این، تمایل ترکان خاتون به تصوف و تلاش او در جهت رشد و گسترش کرامیه مورد تأیید منابع است. بسیاری از متصوفه خوارزم با وی در ارتباط بودند و چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، روابط نزدیک وی با مجدالدین بغدادی، خود گویای اهمیت این موضوع است.

فرانش گوهرشادآغا تیموری

نمونه‌ای دیگر از اقتدار و فرانش زنان در حاکمیت سیاسی را می‌توان در جایگاه گوهرشادآغا تیموری مورد واکاوی قرار داد. در فاصله هجوم مغولان به ایران تا روی کار آمدن تیموریان، عواملی گوناگون از جمله عدم ثبات سیاسی، هجوم چندباره و بی‌وقفه و سهمگین مغولان، سقوط قلاع اسماعیلیه و از همه مهم‌تر انحطاط خلافت عباسی، سبب سر درگمی و انزوای و انحطاط فکری ایرانیان شد. این اتفاق تا استقرار حکومت ایلخانان در ایران و تشکیل حکومت ممالیک مصر به عنوان ادامه دهنده نهاد خلافت، ادامه یافت. در این بستر تاریخی و پیامدهای متعاقب، مجدداً رویکردی زنانه در نمودهای رمانتیک (نگارگری‌های مکاتب هنری ایلخانی)، و رویکرد انتزاعی عارفانه در تصوف به شیوه‌ای مستتر در حاشیه و بطن فرهنگ و جامعه نقش بست، به گونه‌ای که در ساختار حاکمیت، نمود عینی نداشت. حتی در دوران فترت سیاسی در ایران - پس از ایلخانان - زنانی نظیر بغداد خاتون زوجه شیخ حسن بزرگ، ساتی بیگ و دلشاد خاتون، حضوری نیم‌بند در ساختار حکومت برجای نهادند، اما جملگی به نقش آنان در سایه و نقش زوجه ایلخان و آوردن فرزندی جهت رسیدن به ایلخانی، بسنده شده است. با روی کار آمدن تیموریان (۷۷۱-۹۱۱ق.) موجی دیگر از استیلای اقوام بیابانگرد در تاریخ ایران آغاز شد. تیمورگورکانی خود را نماینده و جانشین برحق چنگیزخان

مغول می‌دانست. به اعتقاد منز (منز، ۲۰۰۲: ۲۱) بخشی از برنامه حاکمان تیموری جهت مشروعیت بخشیدن به ماهیت حکومت مغولی-اسلامی بود که در ساختار جامعه ایران اسلامی از مقبولیت کافی برخوردار نبودند. در متون دوره تیموری، شاهد اسامی دوگروه از فرماندهان و صاحب منصبان نظامی هستیم که حوزه عملکرد و اقتدارشان تنها در بخش سپاهی‌گری خلاصه نشده، و سیطره‌شان در جمیع امور مهم نظامی و سیاسی حاکم بوده که در منابع از آنان تحت‌عنوان ارغونیان و ترخانیان یاد شده است. از جمله این افراد، گوهرشادآغا دختر امیرغیاث‌الدین ترخان، همسر شاهرخ تیموری است.

نمود در قبیله: گوهرشادآغا دختر امیرغیاث‌الدین ترخان در سال ۷۹۵ ق. از سوی تیمور به عقد شاهرخ درآمد، و پس از روی کار آمدن همسر خود، در تحولات مهم سیاسی آن روزگاران حضوری مؤثر و با نفوذ یافت. او همچنین خواهر پنج ترخان به نام‌های حسن صوفی ترخان، محمدصوفی ترخان، حسین صوفی ترخان، علی ترخان و احمد ترخان است که در روزگار تیمور و سپس شاهرخ، در جمیع لشکرکشی‌های نظامی و اتخاذ تصمیم‌گیری‌های مهم دوشاودش شاهرخ حضور داشتند.

معروفیت و سرشناس بودن این خاتون تیموری جدا از اصل و نسل ترخانیش، به سبب پیوند عمیقی بود که سرنوشت آن را با خاندان تیمور گره زد. به باور دونوک، ترخان لقبی است که بسیاری از حکومت‌گران گذشته نظیر اویغورها، قرقیزها، بلغارها، مجارها، حتی قراقویونلوها و عثمانی‌ها در مناسبات خود از آن استفاده می‌کردند (Donuk, 1988: 41). معنای آن ظاهراً در هر منطقه منحصر به خود بوده است؛ به طور مثال در لغت نامه ترکی، ترخان به معنای درجه بالایی از اشرافیت^۱، و در بین اویغورها "ناظر"^۲ و "وکیل"^۳ است (Alan, 1999: 232 Ibid: 44). تتوی مؤلف ترخان‌نامه، "ترخان" را خون ریز معنی کرده است (تتوی، ۱۹۶۵ ق. ۵؛ Alan, 2002: 7). ترخانیان به سرگردگی امیرغیاث‌الدین ترخان و فرزندانش، بیشتر در حوزه ایران، و ارغونیان در قندهار و دره سند نفوذ یافتند. با توجه به مجموعه اقداماتی که وی در جهت تقویت پایگاه ترخانیان از خود نشان داد، بی‌تردید وی را می‌بایست هم‌گروه ترخانیان جای داد، مضاف بر اینکه در این دوره، انتساب لقب ترخان برای زنان نیز رایج بود. اگرچه

گوهرشاد بیگم از سایر اولاد امیرغیاث‌الدین کوچک‌تر و همانند دو خواهر دیگر خود با خویشان تیمور وصل کرده بود، اما زمانه بر وفق حال او چرخید.

فرانکش سیاسی: بررسی‌های تاریخی از دخالت‌های متعدد این زن در زمینه دیوانی خبر می‌دهند. اگرچه بنا به گفتهٔ عربزاده (Arbabzadah, 2017: 58)، در ابتدا قدرت این خاتون تیموری تحت نظر خواهر بزرگ‌تر تیمور - قتلغ ترکان آغا - قرار داشت، اما پس از مدتی استقلال و اعمال نظر مستقیم را به دست آورد. از ماحصل گزارش‌های مورخان به خوبی می‌توان سیاست‌های این بانوی ترخان را در جریان‌های سیاسی دورهٔ شاهرخ محک زد. گوهرشاد آغا در نوع خود نمونه و نماد آشکار قدرت ترخانیان در دورهٔ تیمور و شاهرخ محسوب می‌شد. وی مادر سه امیر بزرگ تیموری الغ‌بیگ، بایسنغر و ابراهیم سلطان بود.

شاهرخ فرزند تیمور در سال ۸۵۰ ق. درگذشت. از مرگ او هنوز سه روز نگذشته بود که خبر رسید امرای ترخانی و در رأس آن گوهرشاد آغا قصد توطئه علیه عبدالطیف، فرزند الغ‌بیگ را دارند. خواندمیر این خبر را شایعه‌ای از سوی "جمعی از مردم شریب جاهل" دانسته (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۶۳۷). اما به‌رغم همان شایعه، تأثیر خود را در نگرش منفی عبدالطیف نسبت به ترخانیان برجای گذاشت. او که در زمان حیات شاهرخ از تبعیضات گوهرشاد آغا دلخور و ناخرسند بود، اکنون فرصتی مناسب جهت انتقام یافته، "مهد علیا و ترخانیان را به باد غارت و تاراج داد، و از هر کس که ایمن نبود، او را بند فرمود" (همانجا). ظاهراً بغض و کینهٔ این شاهزاده نسبت به گوهرشاد با حبس او تقلیل نیافت. در گزارشی از خواندمیر به نقل از امیرعلیشیر، عبدالطیف تا اندازه‌ای در اسباب ملالت و رنج ترخانیان مبالغه کرد که گوهرشاد در راه رفتن به زندان، مرکبی برای سوار شدن نداشت، و پیاده تنها با استفاده از عصائی روانه شد (همانجا).

در تقابل با این اقدام، میرزا علاءالدوله نوهٔ گوهرشاد آغا رو در روی میرزا عبدالطیف قرار گرفت. بنا به گزارش سمرقندی، علاءالدوله "شاهزادگان میرزا صالح، ولد میرزا پیر محمد شیرازی و امیر احمد ترخان را معین فرمود ... ، اساس جمعیت میرزا عبداللطیف را براندازند و مهد علیا و امرا ترخانی را از حبس خلاص سازند" (سمرقندی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۶۰۷). در نبرد میان علاءالدوله و عبداللطیف، حمایت و همراهی ترخانیان از علاءالدوله

دلیل اصلی پیروزی او بر رقیب بود (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۰۲-۳۰۱). به‌طور کلی، فعالیت‌های ترخانیان بعد از مرگ شاهرخ عمدتاً تحت فرمان اولاد بایسنقر، نخست علاءالدوله، سپس سلطان محمد، سپس ابوالقاسم بابر و در نهایت سلطان ابراهیم بن علاءالدوله ذکر می‌شود. اگرچه آنها با الغ‌بیگ، تنها فرزند ذکور باقی مانده شاهرخ، همچنین با بایسنقر پیوند خویشاوندی ایجاد کردند، ظاهراً به هیچ وجه تمایلی به او نشان ندادند، و در سال ۸۵۱ ق. بعد از جلوگیری از قتل علاءالدوله به دست الغ‌بیگ، همراه گوهرشاد عزیمت کردند.

اگرچه بحث دستگیری امرای ترخانی و ایزای این گروه توسط میرزا عبدالطیف به واسطه بقایای قدرت ترخانیان و اقتدار گوهرشاد بیگم خاتمه پذیرفت، اما بار دیگر و در زمان امیرالقاسم بابر و ابوسعید تیموری تکرار گردید. در درگیری میان بابریان و ترخانیان بر سر جانشینی بین گروه میرزامحمد پسر میرزا ابوالقاسم بابر از یک سو، و میرزا ابراهیم سلطان پسر میرزا علاءالدوله از سوی دیگر، نقش حضور گوهرشادآغا و حلقه ترخانیان مجدداً در منابع دیده می‌شود. در نزاع میان امیر پهلوان حسین و امیرشیرحاجی در جرگه بابریان، جمعی بیشتر از ترخانیان نظیر امیراویس ترخان و فرزندانش یوسفخان و خسروخان را از دم تیغ گذراندند (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۶۵). اگرچه در این ماجرا همچنان گوهرشادآغا و ترخانیان بودند که توانستند که با برتخت نشانیدن میرزا ابراهیم پسر علاءالدوله چراغ شوکت ترخانیان را پر فروغ نگاه دارند، اما سایش قدرت میان ترخانیان با مخالفان، در نهایت در دوره ابوسعید تیموری به اقتدار ترخانیان خاتمه داد.

بنا به روایت خواندمیر: "جمعی از مفسدان فتنه‌انگیز" (همان: ۶۸) درصدد برانگیختن آتش فتنه میان خاندان تیموری برآمدند. این گروه که اسامی‌شان از سوی خواندمیر اعلام نشده، ابوسعید را نسبت به گوهرشادآغا و اطرافیان او دلسرد کردند. از سوی دیگر، امیرشیرحاجی از امرای معروف تیموری در پیامی به ابوسعید اعلام داشت که "با وجود قتل امرای ترخانی مادام که گوهرشادآغا در سلک انتظام داشته باشد، من به ملازمت می‌توانم رسید" (همانجا).

اگرچه ابوسعید پیش از سلطنت از طریق ازدواج با ملکه سلطان‌بیگم دختر اردو

بوغاترخان رابطه خانوادگی با ترخانیان برقرار کرده بود، یا احمدترخان برادر گوهرشاد را در مقام امیری نگاه داشته و به او صدمه نرساند، اما پس از چندی - مخصوصاً پس از فرمان قتل گوهرشادآغا - او را نیز محدود ساخت. خواندمیر معتقد است که این عوامل سبب قتل گوهرشادآغا توسط ابوسعید تیموری گردید.

به نظر می‌رسد حوادث گذشته و مجموعه اقدامات گوهرشادآغا و ترخانیان بیش از یک سوءتفاهم، بیانگر واهمه ابوسعید از قدرت گوهرشادآغا و امرای ترخانی بوده باشد. نکته دیگر در این روایت‌ها، نگرش مثبتی است که خواندمیر نسبت به گوهرشاد و ترخانیان داشته است. پس از گوهرشادآغا، ترخانیان مهم‌ترین و مقتدرترین حامی خود را از دست دادند.

فرانش اقتصادی: در دوره تیموریان، دو دیوان «مال» و «تاجیک» عهده‌دار بخش مالیات و امور اقتصادی بودند. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که حضور گوهرشادآغا در دستگاه دیوان شاهرخ و اقتدار او در امر نصب و عزل وزرا، سبب وقوع جریان‌هایی در نظام اداری شد. به طور مثال، هنگامی که شاهرخ در ماجرای اتهام امیر سیدفخرالدین وزیر و امیر علی شقانی در دخل و تصرف در اموال حکومتی به سال ۸۲۰ ق. بر آن دو خشم گرفت، شفاعت گوهرشاد سبب تاخیر در صدور حکم مجازات آن‌ها شد (حافظ‌ابرو، ج ۳: ۶۵۱-۵۴؛ سمرقندی، ج ۳: ۲۴۳). وی همچنین نوه خود، میرزا علاءالدوله پسر بایسنغر را بر عبدالطیف نوه دیگر خود از الغ بیگ برتری داد. لطف و مودت گوهرشاد به میرزا علاءالدوله اسباب رنجش عبدالطیف را فراهم آورد. علاوه بر او، میرزاجوکی پسر شاهرخ از این ماجرا اظهار نارضایتی کرد و امیراعظم تیموری جلال‌الدین فیروزشاه به اکراه و تنها به اصرار گوهرشادآغا با میرزا علاءالدوله پیمان بست (همان: ۵۶۶).

فیروزشاه یکی از معتبرترین و نزدیک‌ترین امیران تیموری در دربار شاهرخ بود و در تمامی جنگ‌ها و مناسب‌ها همانند ترخانیان در جوار شاهرخ حضور داشت. وی در سال‌های پایانی عمر خود درگیر مسائلی شد که گوهرشادآغا مسبب آن بود. حمایت گوهرشادآغا از میرزا علاءالدوله از یک سو و انتصاب میرزا علی شقانی در سمت دیوانی، سبب نارضایتی و کدورت امیر جلال‌الدین فیروزشاه شد. در همین اوان، شاهرخ او را به دلیل مسائل مالی بازخواست نمود. این مواخذه بر امیر گران آمد و به حالت قهر دربار

شاهرخ را ترک کرد. شاهرخ میرزا یعقوب پروانچی را جهت رفع کدورت و دلجویی از امیر نزد او فرستاد. اگرچه این سوءتفاهم به ظاهر رفع گردید، اما پس از این ماجرا، بیماری امیر تشدید شده و پس از چندی درگذشت (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۳: ۶۳۳).

در سال ۸۳۰ ق. محمدجوکی پسر شاهرخ به سرنوشت امیر فیروزشاه دچار شد. بنا به گفته خواندمیر، اگرچه میرزا جوکی نزد شاهرخ ارج و قرب داشت، اما گوهرشاد آغا "مزاج شریف خاقانی را به حال خود نمی‌گذاشت و پیوسته درباب قبح اعمال شاهزاده سخنان به عرض می‌رسانید" (همان: ۶۳۴).

ظاهراً همین فشارها از سوی گوهرشاد سبب شد تا شاهرخ، میرزا جوکی را برخلاف سایر خویشانش میرزا علاءالدوله و عبدللطیف در امور ملک و مال دخل ننماید (همانجا). به دلیل همین اجحاف و تبعیض، پس از چندی امراض مختلف بر او چیره شده و درگذشت.

فرانقش فرهنگی: بخش مهم و ماندگار شخصیت گوهرشاد آغا که امروزه از آن بیش از سایر فرانقش‌ها یاد می‌شود، حضور فعال و مؤثر او در گسترش هنر و فرهنگ بود. علاقه وافر او به عمران و ساختن ابنیه‌های متعدد، سبب محبوبیت چشمگیر او در میان منابع شده، تا جایی که در اثر عبدالرزاق سمرقندی از او تحت‌عنوان "بلقیس زمان" یاد کرده‌اند (سمرقندی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۹۹).

ساخت دو پایه مسجد جامع (همان: ۲۶۱) و مدرسه در مشهد (همان: ۴۲۴، ۴۸۳)، نمونه بارز و مشهور او در امر آبادانی است. در هرات نیز اقدامات عمرانی او سبب گردید که امروزه سرزمین افغانستان از این بانوی تیموری به نیکی یاد کنند. اهمیت دیگر او در شخصیت خیر و بخشنده‌اش بود که در زمینه وقف، ابنیه‌هایی متعدد در هرات، مشهد و سمرقند ارزانی داشت. از آثار و بناهای خیریه او، مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد در ایران، بیش از همه اهمیت دارند، که در هر دو شهر به نام او به "مسجد گوهرشاد" موسوم و مشهوراند، و از شاهکارهای هنر معماری و کاشی کاری قرن نهم هجری به شمار می‌روند؛ همچنین اقدام او در زمینه ساخت دو رواق "دارالحفاظ" و "دارالسیاده" در خور توجه است. معمار این دو رواق و دو مسجد در هرات و مشهد، قوام‌الدین شیرازی بود (فکوری، ۱۳۶۸: ۵). مسجد جامع گوهرشاد در

شمال شرق مدرسه گوهرشاد واقع، و از حیث ساختمان شبیه مدرسه موصوف بود. مدرسه و خانقاه گوهرشاد در شهر هرات، یکی دیگر از بناهایی است که به امر گوهرشاد بیگم و در زمان حیات وی ساخته شده است. بنای این مدرسه به امر گوهرشاد آغا در سال ۸۳۶ ق. شروع شد، و در عهد شوهرش به اتمام رسید (حصاری، بی تا: ۴۲).

نتیجه

در این مقاله سعی شد به این مساله توجه گردد که رویکرد آشکار زنان در تاریخ میانه ایران در چه بستر مکانی و زمانی صورت گرفت. دلایل روی آوردن فرانش دو شخصیت تاریخ، ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه و گوهرشاد آغا در تاریخ میانه ایران چه بود؟ با بررسی‌های تاریخی با تکیه بر رویکرد پدیدارشناسانه، چنین استنباط می‌شود که رابطه‌ای مستقیم میان اقتدار اندیشه پدرشاهی در رأس حاکمیت و در غیاب بودن عنصر زنانه در ساختار حکومت وجود داشته، به طوری که تا پیش از آن، نقش زنان عموماً در ساختار اجتماعی و فرهنگی نهفته و کمتر در ساختار حاکمیت، نمود عینی داشته است. با وجود این می‌بینیم در گزاره مقوله‌ای منابع، از اقتدار ترکان خاتون مادر سلطان محمد نه به عنوان نقش، که چه بسا فرانشی یاد کرده‌اند که تا حدودی زیاد، شخصیت سلطان محمد خوارزمشاه را در حاشیه آن قرار داد. این فرانش‌ها علاوه بر اهمیت زنان در ساختار قبیل‌ای که ترکان خاتون را قدرتمند می‌ساخت، در فرانش‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی او نیز تعمیم یافت. مطالعات این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که خلأ قدرت سیاسی و نبود مرکزیت لازم در شرایط گسست در کنار عامل اقتدار زنانه در ساختار قبیل از مهم‌ترین دلایل روی آوردن قدرت ترکان خاتون بود. در ادامه و برای تطبیق بیشتر این تئوری، به نقش گوهرشاد آغا نیز توجه شد. او نیز همانند ترکان خاتون از قبیل برتر ترخانیان بود. دختر غیاث‌الدین ترخان، همسر شاهرخ تیموری و مادر سلاطین معروف تیموری چون الغ‌بیگ، بایسنقر و ابراهیم سلطان که فرانش‌های او همانند ترکان خاتون در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نمود عینی داشت. با این تفاوت که دوران گوهرشاد آغا به رغم عدم ثبات سیاسی پس از مرگ تیمور، توجه به فرهنگ به جای

مشروعیت‌سیاسی، سرلوحه ساختار حاکمیت شد و رغم تمام فرانقش‌های مشترکی که میان او و ترکان خاتون وجود داشت.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه این کتاب: منوچهر مطیعی (۱۳۸۷)، فتنه ترکان، خاتون: زنی که برگ‌هایی از تاریخ ایران را به رنگ خون ورق زد، تهران: راستی نو.
۲. کاشغری در دیوان لغات‌ترک این قبیله را یماک و چهارمین قبیله از ترکان معرفی کرده است. برای اطلاع بیشتر نک: محمود کاشغری، دیوان لغات‌الترک: ۲۵.
۳. مکتب هنری در دوران مغول تا پایان دوره ایلخانان تحت‌عنوان مکتب اول هنری که عمدتاً بر محور نگارگری بود، در سه شهر تبریز، هرات و شیراز شکل گرفت. مهم‌ترین شاخه مکتب نگارگری را در دوره ایلخانان می‌توان به منافع‌الحيوان ابن بختیشوع (۶۰۵ ق.) و شاهنامه ابوسعیدی (۷۳۷-۷۳۱ ق.) نام برد. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نک: یعقوب آژند، نگارگری در ایران، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۵.
۴. مراد از رویکرد انتزاعی زنانه در تصوف، توجه به شهود و رسیدن به وصال الهی است که در ماهیت روحی و معنوی زن تجلی دارد. برای تحقیق در این زمینه نک: آنه ماری شیمیل، زن در عرفان و تصوف اسلامی (۱۳۸۱)، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران موسسه نشر تیر.
۵. بغداد، خاتون دختر امیر چوپان سلدوز و همسر سلطان ابوسعید بهادرخان، پیش از ازدواج با ابوسعید، به عقد امیر شیخ حسن بن امیرحسین گورکان جلایر درآمد، اما سلطان ابوسعید که عشق و علاقه‌ای بسیار به او داشت، از او خواست تا دخترش را از شیخ حسن گرفته و به عقد وی در آورد. امیر چوپان در ابتدا مخالفت کرد، اما ابوسعید پس از قتل امیرچوپان، بغدادخاتون را مجبور به متارکه با امیرحسن بزرگ کرد و با او ازدواج نمود. ابوسعید او را لقب «خواندگار» داده بود. در اواخر عمر بر دلشاد خاتون، دختر دمشق خواجه - برادر بغداد خاتون - دل باخت، و او را به عقد خویش درآورد. همین امر رشک و حسد بغداد خاتون را برانگیخت و سبب گردید ابوسعید را تدریجاً با زهر به هلاکت رساند. برای اطلاع بیشتر نک: شبانکاره‌ای،

محمد، مجمع‌الانساب، به کوشش هاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ همچنین حافظ ابرو (۱۳۸۰) زبدة‌التواریخ، تصحیح سیدکمال حاج سید جوادی، ۴ جلد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۶. ساتی بیگ ایلخان مغول، دختر محمدخدابنده الجایتو و خواهر ابوسعید بهادرخان و پانزدهمین و آخرین تن از ایلخانان مغول در ایران است. او در هرج و مرج ناشی از رقابت گروهی از افراد جاه طلب در سال ۷۳۹ق. بر تخت فرمانروایی نشست، اما سلطنتش دوامی نیافت. برای اطلاع از دوران زوال ایلخانیان و دوران فترت نک: اشیپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران، پاشیدگی قلمرو ایلخانان. ۱۳۸۶.

۷. دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه، نوه امیرچوپان بود که در سال‌های پایانی به عقد سلطان ابوسعید ایلخانی درآمد. او را شخصیتی ادب پرور و فرهنگ دوست معرفی کرده‌اند. سلمان ساوجی در مدح این بانو اشعاری گفته است. پریا جبارزاده از زندگی نامه دلشادخاتون رمانی تاریخی به همین نام نوشته است. برای مطالعه نک: ثریا جبارزاده، دلشاد خاتون، ۲ جلد، تهران: دبیر، ۱۳۹۵.

پی‌نوشت

- (1) yüksek asalet derecesi
- (2) nazir
- (3) vakil

منابع و مأخذ

- آژند، یعقوب (۱۳۹۵) *نگارگری در ایران*، ۲ جلد، تهران: انتشارات سمت.
- بارتولد (۱۳۵۲)، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، همو، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- تتوی، سید محمد بن سید جلال (۱۹۶۵م) *ترخان‌نامه*، به اهتمام سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، انجمن ادبی سند.
- جبارزاده ثریا (۱۳۹۵) *دلشادخاتون*، ۲ جلد، تهران: دبیر.
- جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشا* (۱۳۸۷)، به کوشش محمد قزوینی، تهران، انتشارات هرمس.
- حافظ ابرو (۱۳۸۰) *زبده‌التواریخ*، تصحیح سیدکمال حاج سید جوادی، ۴ جلد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حصاری، عبدالباقی، *تاریخ افغانستان در دوره تیمور و تیموریان*، کابل، انتشارات امیری.
- خواندمیر، غیاث‌الدین محمد (۱۳۸۰) *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار نوع البشر*، تصحیح جلال‌الدین همایی، ۴ جلد، تهران: خیام.
- راوندی، محمد (۱۳۸۶) *راحة‌الصدر و آیه‌السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: اساطیر.
- ساکالوفسکی، رابرت (۱۳۸۷) *حیث‌التفتاتی چیست و چرا مهم است؟* نشریه ذهن، ترجمه احمدامامی، شماره ۳۴-۳۵.
- (۱۳۹۵) *درآمدی بر پدیدارشناسی*، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران: گام نو.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۱) *مطلع سعیدین و مجمع بحرین*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شبانکاره‌ای، محمد (۱۳۶۳) *مجمع‌الانساب*، به کوشش میر هاشم محدث، امیرکبیر.
- شیمیل، آنه ماری (۱۳۸۱) *زن در عرفان و تصوف اسلامی*، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران، موسسه نشر تیر.
- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶) *تاریخ دیار بکریه*، تصحیح نجاتی لوغان و فاروق سومر، تهران، طهوری.
- فکوری (۱۳۶۸) علی، *مقدمه تاریخ نامه هرات*، کابل، میوند.
- کاشغری، محمدبن حسین (۱۳۸۳) *دیوان لغات‌التترک*، ترجمه حسین محمدزاده صدیق، تبریز: نشر اختر
- کتبی، محمود، *تاریخ آل مظفر*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- کوکب، سعیده (۱۳۹۱) *تقویم پدیده شناسی هوسرل: اشتراک بین الاذهانی و مسئله عینیت و حقیقت*، نشریه فلسفه، سال ۴۰، شماره ۲.
- مطیعی منوچهر (۱۳۸۷) *فتنه ترکان خاتون: زنی که برگ‌هایی از تاریخ ایران را به رنگ خون ورق زد*، تهران: راستی نو.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران.

- جوزجانی، منہاج السراج عثمان (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندری زیدری (۱۳۸۴)، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، مقدمه مجتبی مینوی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- Alan ,Hayrunnisa, Bir Timurlu hanimi: Gevherşad ağa ve tarhanli Emirleri ,Prof.Dr. ismail Aka Ermağani, Izmir 1999,s. 231-248.
- Arbabzadah, Nushin (2017) Women and Religious Patronage in the Timurid Empire , Afghanistan's Islam, University of California Press, pp 55-70.
- Donuk , Abdulkadir (1988) İdarî-Askerî Unvan VE Terimler , İstanbulL, Türk Dünyası Araştırmaları Vakfı, pp 44-47.
- Manz, Beatrice forbes (2003) Women in Timurid Dynastic Politics, in Women in Iran From the Rise of Islam to1800 , edited by Lois Beck and Guity Nashat(Urbana,IL: University of Illinois Press): pp121-39
- Wing,Patrick, The Decline of the Ilkhanate and the Mamluk Sultanate's Eastern Frontier, Mamluk stuides,The University of Chicago, Review Vol 11, No.2
- Jackson Peter and Charles Melville, “ GĪĀTH-AL-DĪN MOḤAMMAD , The Encyclopædia. Iranica. Vol. X, Fasc. 6, pp. 598-599.